

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هشتم، شماره‌ی پانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹
(صص: ۲۶-۵)

عشق به یک سر نمون ازلی (حضرت علی ع) در مسمط طغرا

دکتر محمد بارانی* – دکتر فاطمه الهامی**
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

مقاله‌ی حاضر پژوهشی در شعر بلند طغرای مشهدی از شاعران و نویسندگان قرن یازدهم هجری قمری است. این شعر که در قالب مسمط مخمس در یکصد و سی و چهار بند آمده است، به یکی از آثار او به نام «اعتقادیه» تعلق دارد؛ اثری که نایاب است و در مجموعه‌ی آثار طغرا و کلیات و رسائل او و در هیچ یک از تذکره‌ها و حتی تاریخ ادبیات ایران نیامده است. این شعر به طور کامل در نسخه‌ی خطی مناقب علوی اثر میر حسین علی خان تالپور از گنجینه و موزه‌ی نسخ خطی حاکمان تالپور در حیدرآباد سند ثبت و ضبط گردیده است. تا به حال هیچ گونه پژوهشی در مورد آن صورت نگرفته است و این مقاله برای اولین بار به معرفی و بررسی عواطف غنایی آن می‌پردازد.

*Email: baaraani.m@gmail.com

**Email: elhami_pn@yahoo.com

این مسمط در بزرگداشت حضرت علی (ع) است و از عاطفه‌ی فردی و جمعی عمیق و دلنشینی برخوردار است. در این گفتار برآنیم تا به بررسی عواطف شاعر با روش تحلیل محتوا بپردازیم.

واژگان کلیدی: مسمط، طغرای مشهدی، اعتقادیه، مناقب علوی، کهن الگو.

مقدمه

ملا طغرای مشهدی «از شاعران و نویسندگان و مترسلان زبردست سده‌ی یازدهم هجری است. ولادتش در مشهد بود و همانجا بالید و به تحصیل ادب پرداخت. در اواخر دوران جهانگیر پادشاه به هند رفت و بعد از چندی اقامت در دکن، در اواخر عمر به کشمیر رفت و آنجا ماند و به عزلت می زیست تا بدرود حیات گفت. از وی رسائل و منشآت متعدد حدود سی و یک دفتر به پارسی بازمانده است که به هر یک از آن‌ها نامی شاعرانه و شوق انگیز داده است: تاج المدایح، مرآت الفتوح، انوارالمشارق، گریه قلم، پریخانه و...» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۵/۳: ۱۷۷۰).

صفا ضمن معرفی طغرا، نسخه‌های خطی کلیات او را برمی شمارد که از آن میان یکی در کتابخانه مجلس به شماره موقت ۹۲، شامل شانزده دفتر و دیگری در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۱۱۰ تألیف علی نقی منزوی، شامل بیست و پنج دفتر است. همچنین به نسخه‌ای از کلیات طغرا در کتابخانه‌ی موزه بریتانیا به شماره ۱۶۸۵۲ اشاره می‌کند که شامل سی و دو دفتر می‌باشد و اذعان می‌کند که این نسخه‌ها را ملاحظه کرده و بعضی را به تمامی خوانده است و در پایان معرفی طغرا، سی و دو دفتر از آثار او را نام می‌برد (همان: ۱۷۷۲). علاوه بر اینها او اثری دارد به نام «اعتقادیه» که مسمط بلندی در مدح و منقبت حضرت علی (ع) است که حتی نامی از آن در تذکره‌ها و یا در تاریخ ادبیات ایران نیامده است.

این مسمط ارزنده در میان سطور مناقب علوی اثر میر حسین علی خان تالپور به صورت کامل ضبط شده است. مناقب علوی یکی از نسخه‌های خطی گنجینه‌ی نسخ خطی امیران تالپور مربوط به سده‌ی سیزدهم هجری قمری در حیدرآباد سند است.

این مسمط بلند سیصد و سی و پنج بیتی در مجموعه‌ی آثار او وجود ندارد؛ با مراجعه به کتابخانه‌های معتبر از جمله کتابخانه‌ی مجلس و جستجو در نسخه‌ی خطی کلیات طغرا متوجه شدیم که این شعر در نسخه‌ی مذکور وجود ندارد و در مراجعه به کتابخانه‌ی ملی و جستجو در فهرست بانک اطلاعاتی آن نام دو نسخه از کلیات طغرا به شماره‌های ۱۳۹۴۵ و ۲۶۷۶۷ و نسخه‌ی خطی دیگری به نام انوارالمشارق از طغرا به شماره ۱۴۲۴۰ دیده شد. اما گویا فقط ذکر نام نسخه‌ها بود و اصل نسخه‌ها در آنجا موجود نبود. در هر حال پس از جستجوی مجدد در بانک اطلاعاتی، ذیل «شعر طغرا» نسخه‌ی خطی به نام «جنگ اشعار» به شماره ۱۳۱۹/ج/۵۰۱۲ یافت شد. پس از دیدن میکروفیلم نسخه سرانجام بخشی از این مسمط بلند در آن پیدا شد و اطمینان حاصل گشت که این شعر متعلق به طغراست. اما اینکه مربوط به کدام اثر او می‌باشد، در آنجا اشاره‌ای به آن نشده بود. بعد از جستجوی بسیار در کتابخانه‌ی مرکز مطالعات شبه قاره وابسته به دانشگاه سیستان و بلوچستان، به «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی راجه محمودآباد لکنهو» برخوردیم که در آن نام بیست و هفت اثر از طغرا ثبت شده بود که اغلب آنها با عناوین ذکر شده در کتاب تاریخ ادبیات صفا مشترک بود.

با مراجعه به تک تک آثار طغرا در این فهرست، در صفحه ۳۴۴ آن، با اثری به نام «اعتقادیه» مواجه شدیم که به نام طغرا ثبت شده بود و ابیات آغازین و پایانی آن همان ابیات آغاز و پایان مسمطی بود که در نسخه‌ی خطی مناقب علوی میر حسین علی تالپور ضبط شده بود. پس یقین حاصل شد که این مسمط همان اثری است که در فهرست نسخ خطی کتابخانه‌ی محمودآباد لکنهو به نام «اعتقادیه» از طغرای مشهدی ثبت است و چون شاعر سال‌های بسیاری را در شبه قاره به سر برده است، احتمالاً برخی از نسخه‌های آثار او در آن دیار به جا مانده و به ایران راه نیافته است و شاید به همین دلیل در تاریخ ادبیات صفا نیز نامی از آن برده نشده است. این اثر به لحاظ برخورداری از احساسات عمیق مذهبی و شور و شوق عاشقانه‌ی شاعر نسبت به حضرت علی (ع) اهمیت ویژه‌ای دارد. و سعی ما بر این است که به بررسی عواطف و احساسات عمیق شاعر در طیف گسترده‌ی اعتقادی توأم با عشق و دلدادگی به آن حضرت

بپردازیم تا ضمن منعکس کردن برخی از ابیات این مسمط بلند به خوانندگان علاقه مند، مخاطب را با احساسات عمیق و شور سرشار و عشق پاک و زلال شاعر نسبت به آن حضرت همنو سازیم.

در مورد پیشینه‌ی تحقیق باید گفت که چون این مسمط تاکنون در ایران ناشناخته مانده، بنابراین هیچ گونه پژوهشی در زمینه‌ی معرفی یا بررسی آن صورت نگرفته است و این مقاله برای اولین بار به این مهم می پردازد.

شایان ذکر است که مأخذ استفاده از این مسمط، نسخه‌ی خطی مناقب علوی است و این شعر از صفحات ۲۰۴ - ۱۸۹ این نسخه برگرفته شده است.

عواطف غنایی مسمط طغرا:

عشق است همی زحسن تو حاصل من گویی که به مهر تو سرشته گل من
هر چند همی نگه کنم در دل خویش جز دیدن تو نخواست مسکین دل من

(طوسی، ۱۳۵۶: ۲۴۷)

فرزندان آدم از آن روز که بدین غمکده آمده اند، با تکرار خاطره‌ی ازلی عشق، خود را در پیمان عالم قدس عشق با معشوق همنشین می بینند. این عشق چه مجازی و چه حقیقی رفتار ذاتی آدمیزادگان است؛ چه:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(مولوی بلخی، ۱۳۶۸: ۱۱۱/۱)

خمیر مایه‌ی وجودی ما بر اساس کهن الگو هاست. «نمونه‌ی ازلی یا کهن الگو مفهومی است که از روانشناسی یونگ برگرفته شده. بر اساس نظریه‌ی یونگ، در پشت ضمیر آگاه هر فرد بشری، ناخودآگاه جمعی وجود دارد که حاصل تجربه‌های مکرر زندگی نیاکان ماست. این تجربه‌ها در اسطوره، رؤیاها و ادبیات بروز می کند... بسیاری از آن چه در ادبیات محل بروز می یابد، ته مانده‌های حافظه‌ی نیاکان انسان است که در ضمیر ناخودآگاه نویسنده یا شاعر حفظ شده است و آن‌ها را می توان نمونه‌ی ازلی نامید. این نمونه‌های ازلی در آثار مختلف ادبی تکرار

می‌شوند. مفاهیمی مشترک از قبیل عشق، مرگ، تولد، جست و جو و سفر و شخصیت های قراردادی مانند قهرمانان همیشه پیروز و طاغی... در حوزه ادبیات، نمونه‌ی ازلی محسوب می‌شوند» (میر صادقی، ۱۳۷۷: ۲۷۸). بی سبب نیست که حافظ خمیر مایه‌ی عاشقانه‌ی هستی ما را اینگونه وصف کرده است:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

(حافظ، ۱۳۶۳: غ ۱۸۴)

تکرار داستان عشق در زندگی روزمره، حیات ما را پر از رنگ و بو می‌سازد؛ آن چنان که همه چیز در اطراف ما نشانه‌ی ای از زلف و ابرو و قد و قامت معشوق ازلی می‌شود. همین معنی غم غربت را در این خاک توده بر ما آسان تر می‌سازد و به زندگی یکنواخت و تکراری و بی معنای ما معنایی تازه می‌بخشد و آن را پر از زیبایی می‌سازد:

چشمی دارم همه پر از صورت دوست با دیده مرا خوش است تا دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست به جای دیده یا دیده خود اوست

(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۱)

رسیدن به این جهان پاک که در ناخودآگاه جمعی مان مستور است، جز با رفتن بر طریق عشق میسر نیست. این جاست که عشق هنر می‌شود، همان طور که زیستن هم هنر است. «عشق دینی، یعنی آن چه عشق خدا نامیده می‌شود. از نظر روانشناسی چیزی جز این است؛ زیرا که در این مورد هم هدف رسیدن به وصل به منظور غلبه بر جدایی است. در حقیقت عشق به خدا نیز دارای همان صفات و جنبه‌های مختلف عشق به انسان است و تا حد زیادی نیز دارای همان صورت های گوناگون است» (فروم، ۱۳۷۴: ۸۹). رفتن بر این راه غلبه‌ی انسان است بر دلهره‌ها و معنادار ساختن زندگی معنا گریز پر ملالت.

فرزندان آدم، در همه جا از عشق و قصه‌های آن سخن می‌گویند و در این جهان قدسی، به دیدار معشوق می‌شتابند و نرد عشق می‌بازند و رنج بیگانگی با این جهان مادی را تحمل

می‌کنند. شاید شمس تبریزی را همین نکته آرامش بخشیده است. «من آن مرغم که گفته اند به هر دو پای در آویزد. آری در آویزم؛ اما در دام محبوب در آویزم» (صاحب الزمانی، ۱۳۵۱: ۲/۴۳).

یکی از فرزندان آدم که خواسته است در نوع منقبت خوانی، از این عشق به انسان کامل که جلوه‌ای از ذات معشوق ازلی است، سخن بگوید، ملا طغرای مشهدی است. در نگاه طغرای علی(ع) انسان کامل است. عشق به او عشق به معشوق ازل است. آن معشوق در ازل با ما میثاق بسته است که جز بر او عاشق نباشیم. علی(ع) با داستان هایش یک بار دیگر، تقدیر عاشقانه‌ی ما را در این محتکده به نمایش می‌گذارد تا ما هم بر راه عشق رویم و به بهشت وصال یار برسیم. پس در واقع اظهار عشق به علی(ع) که اسطوره‌ی اتصال به حضرت حق، دلاوری، جوانمردی، عدالت، سخاوت، رحمت و... است، تکرار کهن الگوی عشق است برای وصل به منظور پیروزی بر تنهایی و غم. البته باید دانست که نوع منقبت تکرار حدیث دوستی است. «نخستین و قدیمی ترین شهادتی که در باب مناقب خوانی و فضایل خوانی به دست ما رسیده، هم از عبدالجلیل رازی است... مناقب خوانان همه از عدل و توحید و نبوت و عصمت خوانند» (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۲۰۹). مناقب خوانی بعدها به عنوان رسم اجتماعی مطرح شد. آن چنان که «در قرن های پنجم و ششم رسم بوده است که عده ای از شیعیان در کوچه و بازار حرکت می کردند و اشعار و مطالبی در مدح و منقبت اهل بیت (ع) با صدای بلند می خواندند که به این گروه مناقبی یا مناقب خوان می گفتند. در مقابل افرادی از اهل سنت اشعاری در فضایل صحابه با آواز بلند می خواندند که آنها را فضایی یا فضایل خوان می نامیدند» (قزوینی، ۱۳۵۸: ۷۷).

در مسمط بلند طغرای که در باب علی(ع) است، آن حضرت معشوقی است دارای صفاتی مختلف که یادآور معشوق سرنمون و ازلی است. چهره‌ی آن انسان کامل در آیینی شعر او دارای ویژگی های کهن الگویی می باشد که به برخی از آنان اشاره می شود:

۱- علی (ع) و معشوق ازلی:

گاه او در اتحاد با معشوق ازل است و چهره ای یگانه با او دارد:

در محفلی که ساز تجلی است در بغل وز نقل اتحاد چکد شیره و غسل
تا خود کباب غم نشود از ره خلل چیند به شیشه از دو طرف شاهد ازل
چون باده‌ی وصال به ساغر کند علی

(تالپور، ۱۲۸۲: ۱۹۸)

و گاه شاعر علی (ع) را در چهره‌ی آفرینشگر عالم تازه بی تصویر می کند:

گشته سهیل همچو سها، سست و بد عمل چون نسر واقع آمده از فرقدان خلل
دائم مدار مرکز و قطب است برجبل وقت است گر به نیابت استاد لم یزل
ایجاد کارخانه‌ی دگر کند علی

(همان: ۲۰۲)

زمانی نیز همه‌ی مظاهر هستی در اختیار علی (ع) است تا او بر این عالم چه سرنوشتی را مقرر کند:

چشم حقیقتی بگشا ای دل خراب بنگر به صبح و شام به این چرخ پر شتاب
بر خود یقین نما که به اورنگ بد حجاب لیل [و] نهار، ثابت [و] سیار آفتاب
در گردشند تا چه مقرر کند علی

(همان: ۲۰۲)

علی (ع) قادر مطلق است که قدرت و قوانین طبیعت در برابر او طاقت مقاومت ندارد:

هر چند قادر آمد، چرخ جفا شیم بر انقلاب لیل و نهار از ره ستم

در اوج تا ورای قدرت نهد قد تا حشر یک دقیقه نگردد زیاد و کم
شب را اگر به روز برابر کند علی
(همان: ۱۹۰-۱۸۹)

از سوی دیگر ماه و خورشید آماده اند که مشعل، منقل و بالش و بستر خواب معشوق
باشند:

شامی که چرخ آورد از بدر مشعلی یابد کباب بزم ز خورشید منقلی
ساییده از طبق ز پی عطر صندلی رنگین شود ز دولت بیدار محملی
کز بهر خواب بالش و بستر کند علی
(همان: ۱۹۰)

اگر این معشوق متکای خود را از پارچه مشجر بخواهد، نور و بهار آن را می بافند و
درختانش کار نخل طور می کنند:

تارش ز شعر یاف نماید صفای نور پودش ز کارخانه برآید به رنگ نور
نقش گلش بهار تجلی دهد ظهور آید ز طرح هر شجرش کار نخل طور
گر متکای خود ز مشجر کند علی
(همان: ۱۹۲)

این انسان کامل اگر بخواهد به گل کم عمر باغ، عمر دراز عنایت می کند:

وقتی که لاله تازه نماید دماغ را نرگس هم از بغل به در آرد ایغ را
در جوش بلبلان نتوان یافت زاغ را میلش اگر بود، گل کم عمر باغ را
چون خضر سبز پوش معمر کند علی
(همان: ۱۹۳)

در آشپزخانه‌ی کرم او بهار دیگ می آورد و هوای تر، آب نمکین گل را در آن می ریزد و
نسرین و ارغوان، برنج و گوشت او هستند؛ بادام روغن می آورد و گل صد برگ زعفران را:

دیگ سیه بهار درآرد به دیگدان ریزد هوای تر، نمکین آب گل در آن
جوشد برنج و گوشت ز نسرین و ارغوان بادام، روغن آورد صد برگ، زعفران
درگلخنی که طبخ مزعفر کند علی

(همان: ۴-۱۹۳)

این معشوق کمال یافته در شب معراج می تواند شریک خالق اکبر باشد:

نشنیده ای تو در شب معراج غیر نام بنگر به چشم عقل در آن بزم احترام
تا بر تو چون چراغ شود روشن این پیام کز اوج قرب باشد کونین در طعام
شرکت به جای خالق اکبر کند علی

(همان: ۱۹۸)

برای بیان مقام او مرکب شام و طومار صبح و نوشته‌ی شهاب شایسته نیست:

شام آورد دوات به سیاهی چو مشک ناب طومار صبح، ساده نماید به پیچ و تاب
پیش از خط رقوم کشیدند خود شهاب میزان چرخ در قلم آید [چو] بی حساب
در خورد جاه خویش چو دفتر کند علی

(همان: ۱۹۹)

وقتی او میل به شکر می کند، جهان هستی دست اندر کار می شود تا برای او شیرینی

فراهم آورد:

ریزد به کاسه شیرهی نی خنگ کهکشان شیرین رود به سوی طبق نقل اختران
 قند سپید صبح درآید به روی خوان حَبّ نباتِ مهر شود صرف امتحان
 در مجلسی که میل به شکر کند علی

(همان)

از آنجا که وجود علی (ع) خرسند به معشوق ازلی است و نیازی به غیر ندارد، فرشتگان به دست بوس او می آیند:

تا تخت قُل کَفی شده از چرخ آبنوس در عرش، تاج خود به هوایش دهد خرو
 جبرئیل چون به سجده درآید گه جلوس افتد و رای مُهر نبوت به پای بوس
 گر دست خود به دوش پیمبر کند علی

(همان)

اگر او اراده کند همه‌ی ستارگان را به آتش خواهد کشید و نابود خواهد کرد:

جوزا و دلو و حوت و حمل در پی دعا است سرطان [و] جدی و سنبله چون عقرب از قفاس
 میزان و قوس چون اسد و ثور کج اداست تا جای دود بر سر آتشگه سراسر
 این جمله را حواله به اخگر کند علی

(همان: ۲۰۰)

۲- علی (ع) و پیامبر (ص):

ذات معشوق با ذات پیامبر گرامی اسلام یگانه است و هر دو با معشوق ازلی از یک جوهرند:

چون گشته حرف لحمک لحمی به انتظام وز صحت این حدیث بود آیت کلام
 در محفلی که مجتمع آیند خاص و عام راجع به وصف ذاتِ خودش می شود تمام

هر چند وصف ذات پیمبر کند علی

(همان: ۱۹۴)

بنابراین، این قرآن ناطق وقتی می خواند، اسرار سوره های الهی فاش می شود و باید به حرف او گوش جان سپرد:

از بای بسمله زند اسرار سوره جوش بنگر کلام ناطق و حرفش بدار گوش
آیات حق بود چه سروپا چه دست و دوش خود را به یاد داشتن است و این و برد هوش
مصحف ز روی فهم چو از بر کند علی

(همان)

به همین جهت است که آیات (انسان/ ۱۱) و (مائده/ ۵۵) و عبارت معروف «لافتی آلا علی لا سیف آلا ذوالفقار» از مخزن عنایت معشوق ازلی در وصف او آمده است:

بهرچه خود به خود نرود چتر هل اتی چون بی وسیله پا نهد تخت انما
کز مخزن عنایت ایزد بغل گشا آمد به بارگاه شرف تاج لافتا
زان پیشتر که خواهش افسر کند علی

(همان: ۱۹۲)

او معجزه گر است. کار خدا را انجام می دهد؛ فرمان به رجعت خورشید خاوری داده و بی آنکه جبرئیل بر او وحی بیاورد، حامل وحی است.

حکم از زبان خالق اکبر کند علی منع ستیزه جویی اختر کند علی
آفاق را به مهر منور کند علی فرمان به رجعت شه خاور کند علی
بی جبرئیل کار پیمبر کند علی

(همان: ۱۸۹)

او آن چنان معجزه‌گر است که حتی قواعد زبان را نیز دگرگون می‌کند:

گاهی صحیح و گاه اگر معتل است فعل از صرف، صیغه ماضی و مستقبل است فعل
صد نحو اگر به قاعده مستعمل است فعل زان سان که کس نگوید ازین مهمل است فعل
گرخواهدش به معنی مصدر کند علی

(همان: ۲-۱۹۱)

او، حتی نوع گل‌ها را تغییر می‌دهد و کاری می‌کند که از هیچ کس ساخته نیست:

وقتی که سبزه بر سر کوه آورد هجوم در جوشِ لاله سرخ شود خاک هند و روم
بی منت بهار ز تأثیر مرز و بوم نیلوفری که ژاله پذیرفته از هجوم
گر خواهدش به باغچه عبهر کند علی

(همان: ۱۹۶)

با این حال اگر زمین دریای مرگب و هفت آسمان، کاغذ و درختان، قلم برای نوشتن
معجزات این انسان کامل بشود، جن و ملک یک دهم معجزات او را نمی‌توانند بنگارند:

روی زمین ز بهر مداد ار چویم شود هفت آسمان سَجَل و درختان قلم شود
جن چون ملک محرر دیوان جم شود حاشا که عشر معجزه‌ی آن شه رقم شود
هرگه بیان خطبه‌ی دیگر کند علی

(همان: ۲۰۳)

روح القدس مسأله آموز انبیاست به همین جهت تورات و صحف و زبور و فرقان دلشین و
طرب افزا و غم زدا هستند با این همه علی در مدرسه‌ی انور قدس معلم جبرئیل است:

تورات چون صحف رقمش دلشین ماست انجیل چون زبور سوادش طرب فزاست

فرقان زیاده زین کتب از سینه غم زداست روح القدس که مسأله آموز انبیاست
تعلیم او به مدرس انور کند علی
(همان: ۱۹۱)

۳- علی (ع) و سخنوری:

هرگاه او شعر بسراید و کلک نظمش غالبه گستر شود، اشعار و حروف ایسات، خوشبو و
مصراع ها پر از عنبر می گردد و زمین از طراوت کلام او تر و تازه می شود:

میزان شعر پله گزیند ز مشک ناب بیت از حروف نافه نهد پیش تاب ناب
مصراع شمامه می شود از عنبر مذاب گردد زمین خشک، تر و تازه از گلاب
چون کلک نظم غالبه گستر کند علی

(همان: ۱۹۴)

زمانی که او می نویسد، سطرها بی غلط در اوج زیبایی است و کرسی از عرش در مرتبه‌ی
پایین تر خط معشوق قرار می گیرد. تک بیت ها از خورشید و ماه آویخته می شود و فلک از
مرگب نوشته ها سیاهی می گیرد:

افشان ز مهر و ماه شود فرد حق نمط یابد سیاهی فلک از امتحان خط
در اوج حسن پای نهد سطر بی غلط کرسی دود زعرش که آید به زیر خط
هر جا به خامه دست مطهر کند علی

(همان)

شعر او برتر از چرخ برین و آسمان است و وقتی او شعر می خواند طوفان رنگ و بوی
شعر او در هستی از شعر او آشکار می شود:

بخشد سخن به اطلس چرخ برین قماش از معنی بلند به گردون رسد خراش

طوفانِ رنگ و بو شود از لفظ تازه فاش چون بحر نظم را به زبان عبیر پاش
لبریز موج خیزی عنبر کند علی

(همان: ۱۹۶)

در برابر دانش علی، دل فصیح عرب و دل منبع عجم به اضطراب و پیچ و تاب می افتد. وقتی که از دانش لدنی در پاسخ یک مسأله به اندازه‌ی صد کتاب جواب می دهد، زمستان با زبان گرم به سوی آتش سخن معشوق می دود:

بیند به دل فصیح عرب، اضطراب را یابد زدل منبع عجم، پیچ [و] تاب را
فصل شتا دود به زبان مذاب را چون از کمال دانش حق، صد کتاب را
در یک جواب مسأله مضمیر کند علی

(همان)

تأثیر سخن معشوق بسیار است؛ آن گاه که او برای صلح کلامی بر زبان راند، حتی میان عناصر متضاد آشتی برقرار می شود:

گاهی ز آتش آب زند جوش بی شمار گاهی ز آب می شود آتش، ذلیل [و] خوار
طرح خصومت ار بود از روم تا تار گیرد نزاع آتش [و] آب از میان کنار
چون بهر صلح هر دو سخن سر کند علی

(همان)

۴- علی (ع) و شجاعت:

معشوق اسطوره‌ی شجاعت است. وقتی معشوق دست بر لگام تکاور می گذارد، پری غاشیه کش او و جن و ملک سپاهش هستند. مریخ و ماه پهلوانان اویند و مهر و مشتری رکابدارانش:

آرد ز چرخ غاشیه بر دوش خود پری جن و ملک ز پیش و پس آید به رهبری

مریخ و ماه در جلو افتد به شاطری گیرد رکاب را دو طرف مهر و مشتری
چون دست بر عنان تکاور کند علی

(همان: ۱۹۱)

از شیهای مرکب او شیر می میرد و شیر و ببر از هیبت دلدل او دل خود را می بازند. مرکبی
که همیشه قبر دشمنان علی را با سُمّ خود می کند و برق هم از پویهی او شرمسار است:

آن دلدلی که میرد ز شییه اش هژبر وز هیبتش دل خود باخت شیر و ببر
با سُمّ همیشه می کند از بهر خصم، قبر لیکن عرق فشان شود از شرم همچو ابر
با برقرش ار به پویه برابر کند علی

(همان)

ذوالفقار معشوق، زنگ نمی زند و در تیز شدن نیازی به سنگ ندارد اگر قبضه اش در دست
یار همچون ازدهایی جلوه گر شود؛ غلافش از تیزی به نهنگ طعنه می زند:

آن ذوالفقار بین که ندیده است روی زنگ محتاج نیست در بُرشِ خود به هیچ سنگ
وز جوهرش غلاف زند طعن بر نهنگ بهر هلاک کردن اعداء به روز جنگ
وَرّ قبضه اش به صورت اژدر کند علی

(همان)

روزی که او دست به شمشیر ببرد، اگر دشمن همچون فلک باشد، او را نابود و جهان را
زیر و زبر می سازد:

روزی که ذوالفقار سبک دست می شود دلدل به خون خصم قوی دست می شود
دشمن اگر سپهر بود پست می شود گاو زمین [و] شیر فلک مست می شود

هر گه که پا به پشت تکاور کند علی

(همان: ۲۰۳)

آن گاه که علی (ع) دست به خنجر برد، همه‌ی هستی در صدد نابودی خصم او هستند:

روزی که بر سپر دم تیغ قضا خورد وز غیب، نیزه بر زرهی مدعا خورد

تا دفعتاً ز هر دو طرف زخم‌ها خورد پهلوی خصم دشنه زبند قبا خورد

در کشتنش چو دست به خنجر کند علی

(همان: ۱۹۲)

معشوق آن چنان دلاور است که چون خیر جنگ علی با عنتر به جاهای دیگر رفت، دیگر

دشمنانش چون مرّه (ابومرّه)، قیس، ذوالحمار، و عمرو بر خود لرزیدند:

از بار هول، مرّه شود خم به شکل داس قیس از هجوم واهمه غلتد چو سنگ آس

بر ذوالحمار تاخت زند لشکر هراس تازد به عمرو فوج پریشانی حواس

جایی که تیغ کاری عنتر کند علی

(همان)

آن گاه که آماده‌ی لشکرکشی می شود، عناصر هستی در برابر شجاعت و صولت او تسلیم

می شوند:

تیر قضا شود بر پیکان به اضطراب گردون کمان به چله فرستد به صد شتاب

خطی نماید از همه سو نیزه‌ی شهاب آید غلاف کرده به کف، تیغ آفتاب

هر جا یراق گیری لشکر کند علی

(همان: ۱۹۰)

۵- علی (ع) و سخاوت:

زمان بخشندگی معشوق، دیگر عناصر طبیعت به یاری او می‌شتابند تا او را در کرم یاری برسانند:

نقد گل آمد از بغل خازن بهار جوشد طلای مهر ز صندوق روزگار
صبح آورد ز کیسه‌ی شب سیم خوش عیار صراف اختران بگشاید به کف نثار
وقت کرم اگر طلب زر کند علی

(همان: ۱۸۹)

او از حاتم طایی نیز بخشنده‌تر است:

حاتم گشود چل در همت ز یک مقام کز هر دری، رسد لب نانی به خاص و عام
وین طرز را به مذهب خود کرد فیض نام از یک درش چو خلق دو عالم رسد به کام
بهر چه طرح خانه‌ی چل در کند علی

(همان: ۱۹۴)

همه‌ی جهان یاری رسان آن بی بضاعتی هستند که علی او را مدد رسانده است:

بندد کمر به مال رسانی زمانه اش آید طلا و نقره ز معدن به خانه اش
یا قوت و لعل پا نکشد ز آستانه اش دانند مردم از ره سامان یگانه اش
آن بی بضاعتی که توانگر کند علی

(همان: ۱۹۸)

۶- علی (ع) و شفاعت:

اگر معشوق در حشر شفاعت کافران را بکند، جحیم و آتش، جنان و گل ارغوان می‌شوند؛
دوزخ از قدمش گلستان و مار عذاب مثل چنبر زلف زیبارویان خواهد شد:

دود جحیم مجمر باغ جنان شود آتش به بی نیاز گل ارغوان شود
 صحن جهنم از قدمش گلستان شود مار عذاب چنبر زلف بتان شود
 در حشر گر شفاعت کافر کند علی

(همان: ۲۰۳)

در روز رستاخیز وقتی معشوق سواره بیاید، اهل حشر او را کردگار می پندارند و وقتی که
 او بالای منبر حمد خدا و نعت پیامبر بگوید، دوزخ سرد و خنک خواهد شد:

در روز رستاخیز علی چون شود سوار گویند اهل حشر که این است کردگار
 دوزخ چو یخ فسرده شود از نسیم نار بالای منبر [ی چو] بیاید به آشکار
 حمد خدا و نعت پیامبر کند علی

(همان: ۳-۲۰۲)

آن زمان که او در کنار کوثر باشد، رضوان، حوران و غلمان بزم بهشت را برای بهشتیان
 بسامان سازند:

رضوان بساط نقل کشد از ره سداد حوران دهند باده‌ی پیمانه‌ی مراد
 غلمان زنند ساز به مضراب اعتقاد بزم بهشت را گل رونق شود زیاد
 چون تکیه بر کناره‌ی کوثر کند علی

(همان: ۱۹۵)

۷- علی (ع) و حمایت:

آن گاه که عاشق دچار نحوست بخت می‌شود، از معشوق معنوی خود می‌خواهد زحل
 نحس را صد پاره کند:

گشتم زحل ز صورت نحس تو بی دماغ طاوس خاطر م ز نگاه تو گشت زاغ
وز سایه‌ات زمین دلم شد هزار داغ داری تو نقش آن که به بالای هفت باغ
صد پاره ات چو بار صنوبر کند علی

(همان: ۲۰۱)

شاعر زمانی دیگر از حامی خود می‌خواهد که انتقام بخل ستاره‌های پروین را از آن‌ها
بخواهد:

پروین لالی است پهلو نشین هم زین گونه آب و تاب ندارد نگین جم
لیکن نیافت دست تو سر رشته‌ی کرم خواهم که حقه‌ی گهت را به نیم دم
یک مشت گل چو بوته‌ی زرین کند علی

(همان)

و وقتی دیگر از شومی نسر طائر می‌نالد و از علی می‌خواهد که آن را بی بال و پر بسازد:

ای نسر طائر از تو شود باغ ما خزان پروازت افکند به چمن شور مهرگان
گردد ز دیدن تو سیه رنگ ارغوان ما را همین نوا است که در هفت آسمان
بی بهره ات ز بال چو شپر کند علی

(همان)

این معشوق حمایت‌کننده حاکم بر همه‌ی شاهان و فرمانروایان است تا جایی که اسکندر
نیز به بندگی او می‌نازد:

تا آن که هر طرف زده فوجش هزار صف در خسروان دهر زیاد است در شرف
یک سو گذارد آیین‌های حق نماز کف دیهیم خویش بر فلک اندازد از سقف
گر حکم بندگی به سکندر کند علی

(همان: ۱۹۳)

با این همه طغرای، این انسان کاملرا ولی خود می‌داند و از مولای خود می‌خواهد که سخنش را باور کند؛ لذا خود را از قیصر و بوذر و مالک و قنبر برتر می‌بیند و به ولایت معشوق خود می‌نازد:

طغرا منم که تاج به قیصر نمی‌دهم تاج ولای شاه به بوذر نمی‌دهم
گوی وفا به مالک اشتر نمی‌دهم در بندگی خراج به قنبر نمی‌دهم
هستم امیدوار که باور کند علی

(همان: ۴-۲۰۳)

بر اساس آن چه گفته شد، در ازل در آن لحظه ای که معشوق لب بر لب عاشق خود آدم نهاد و از روح خود در او دمید، آن گاه آدم چشم گشود؛ گلدسته ای از گلستان چهره‌ی او چید و به یکبارگی دل بدو داد. آدم امانت عشق را با خود به این عالم خاکی آورد. او و فرزندانش از جمله طغرا در فرایند عشق و رفتن به جانب معشوق با گفتن سخنان عاشقانه، خود را در فضای عالم قدس قرار داده و لحظاتی را در بهشت وصال دوست به سر برده اند. شاعر در این مسمط زیبا می‌خواهد آن بهشت گمشده و انسان اسطوره‌ای را در ساخت لخت‌های زیبا و نمادین دوباره در عالم خیالینهی ادبیات به نمایش درآورد تا ما با خواندن آن‌ها «سر دلبران» را بار دیگر در عالم خیال انگیز ادب باز سازی کنیم و لحظه ای از این غمکده رهایی یافته به عالم قدس راه یابیم. گویی در این واگویی‌ها، نفس مطمئنّه با خاطری آسوده به جوار دوست می‌پیوندد و از لذتی ناگفتنی بهره مند می‌شود.

نتیجه

اگرچه این مسمط از نظر معنایی نوعی منقبت سرایی و مدح ممدوح است و از قرن دهم به بعد هم یکی از معانی مورد پسند آن زمان به حساب می‌آمده؛ اما از آن جا که شاعر شیفته‌ی

عشق سرنمون ازلی خود بوده است، چهره‌ی معشوق را اسطوره وار توصیف کرده است و او را کهن‌الگوی خدا، انسان کامل، سخنور، جنگاور، بخشنده، شفاعتگر و حمایتگر دانسته است. او در پیوند این چهره‌های گوناگون عشق، لحظه‌ای دست مخاطب خود را می‌گیرد و به عالم قدس و یکرنگی پیوند می‌زند و به او آرامش بی‌نظیر می‌بخشد. گویی در این میان روح جمعی به یاری او می‌شتابد و او را با ناخودآگاه جمعی پیوند می‌دهد تا سلامت جان و روان خود را باز یابد.

منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- بلخی، جلال الدین محمد (مولوی) (۱۳۶۸) *مثنوی معنوی*. به همت رینولدالین نیکلسون. تهران: مولا.
- ۳- تالپور، میر حسین علی خان (۱۲۸۲) *نسخه‌ی خطی مناقب علوی*. حیدرآباد: گنجینه‌ی نسخ خطی حاکمان تالپور.
- ۴- حافظ، شمس الدین (۱۳۶۳) *دیوان غزلیات*. به کوشش خطیب رهبر. تهران: صفی علیشاه.
- ۵- صاحب الزمانی، ناصرالدین (۱۳۵۱) *خطّ سوم*. تهران: عطایی.
- ۶- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱) *تاریخ ادبیات ایران*. جلد ۵. تهران: فردوس.
- ۷- طوسی، احمد بن محمد بن زید (۱۳۵۶) *تفسیر سوره‌ی یوسف*. تصحیح محمد روشن. تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- فروم، اریک (۱۳۷۴) *هنر عشق ورزیدن*. ترجمه‌ی پوری سلطانی. تهران: مروارید.
- ۹- قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسن (۱۳۵۸) *النقّض*. تصحیح میر جلال الدین محدّث. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۱۰- محجوب، محمد جعفر (۱۳۸۳) *ادبیات عامیانه‌ی ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- ۱۱- میبدی، رشیدالدین (۱۳۷۱) *کشف الاسرار و عدّه‌الابرار*. تصحیح علی اصغر حکمت. تهران: امیر کبیر.
- ۱۲- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷) *واژه‌نامه‌ی هنر داستان نویسی*. تهران: کتاب مهناز.